

بیاضت کرخن حیضنا
 علامت تلخه نیست ای بس
 دوا بش همین ست بادانیب
 زایدش فافازد وائی طبیبت
 غذایش بر نجات لب القرق
 بجز این نباشد غذایش کز
 و کز نغش ناید سفید
 بداروی من باید شرا عمید
 زاج بودج دودرم هس صبح
 بش و بنوش این دوار امیج
 شفا بخش است از دکا رساز
 بشاید ترا بر در او نیساز

باب در بیان عمل لوبون

زنان حالفه کرجه آرد زبان
 شفا نفع بخشید بر در کن
 بفرج زنان حالفه آبر زن
 رود ماتب روان از بن

باب در بیان قوی کردن

بسیا یکداری من چنین
 که نام در امیکم من علاج
 اگر التبت سرد است همچو آب
 دوایم دهر باز کریم ماب
 چه کز دم اگر عضو تو شد دوما
 شود مار و شش این ستاچه

الحلقه زد

اگر حلقه زد همچو در خواب مارکو
 بر آرد سگری خود زلف هزار
 مبر عیب بر خود زانده زرد
 بزک زن بیان نامرد مرد
 مکن شرم ناشرم مانند بجای
 که کوبید سخن با بردت تو ای
 ان العصاره فی کبج سیه
 بودد و درم بهر شاه سیه
 در کف کهنه در و شمش کند
 بقدر سه ماشه فرجه شمش کند
 بنوشد و آیت دگر زود کز
 مع البین کا و کله وقت سحر
 شود مرد کامل باب است
 بدان لغم اموال گردد غنی

در سیاق قوت باه مفید

سکندر که او بود دوران
 بهین ادویه یافتی نفع به سر
 هم خور داین چند دارو ملام
 بهر یافت خلوت به شست نام
 بلبله لبلاست هزده در رم
 اگر هر دو فلفل شود نیز نغم
 بود لیسف هزده درم معصف
 هم ایون بر ثلث معصف
 بت نیم انار با بد نبسات
 که تا غیر دارد و فرا بد نبسات